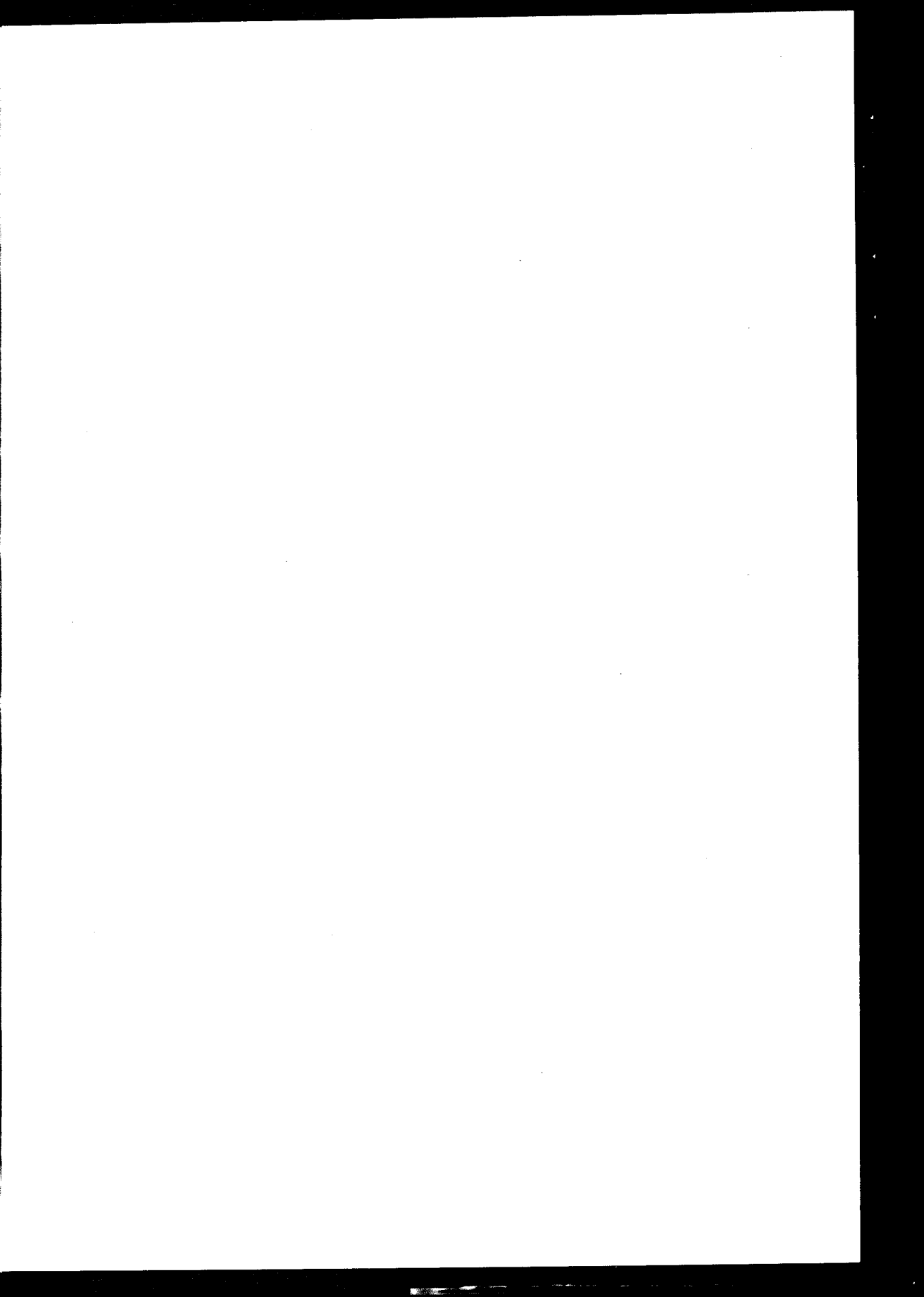


السلامة



کشف مقالات شمس تبریزی

شمس
طلوع دوباره

رمزگشایی از گفتارها و مقالات شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی

اثر

استاد علی شرف‌زلی

جلد یک

مقاله ۱ الی ۲۱۰



انتشارات خدیجه

سرشناسه: شمس تبریزی، محمد بن علی، ۹۵۸۲-۹۶۴۵ ق.
عنوان و نام پدیدآور: کشف مقالات شمس تبریزی: طلوع دوباره‌ی شمس: رمزگشایی از
گفتارهایی شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک‌داد تبریزی لائتر علی‌اشرف والی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات ضیغمی، ۱۳۹۳-
مشخصات ظاهری: ۵۸۴ ص. ۱۷×۲۴ س. م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۵۹۲-۶-۰
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۵۹۲-۵-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع: تصوف -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع: نثر فارسی -- قرن ۷ ق.
شناسه افزوده: والی، علی‌اشرف، ۱۲۹۹-۱۳۸۹.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۵۸۳/ش BP۲۸۳
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۳
شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۲۶۸۱۲

بستر مطالعه و کشف رموز از مقالات شمس الدین تبریزی، مجموعه گفتارها و پرسش و پاسخ‌هایی است که بین او و مولانا و سایر مریدان و منکران حاضر در مدرّس او به وجه گفتگو یا مناظره انجام شده و بعداً توسط هم‌ایشان به صورت جملات منقطع با بریدگی‌ها و عبارات نامفهوم و بی‌نظم یادداشت و جمع‌آوری گردیده است و جمعا در خردادماه ۱۳۴۹ به صورت کتابی تحت عنوان (مقالات شمس تبریزی) توسط مؤسسه عطایی به زیور چاپ آراسته و به شماره ۲۶۹ در کتابخانه ملی ایران به ثبت رسیده است.

اصل این نُسخ دست‌نویس و یادداشتهای مذکور در کتابخانه مولانا در قونیه نگهداری می‌گردد.



کشف مقالات شمس تبریزی

طلوع دوباره شمس

مرکز کتانی از گفتارها و مقالات شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی

اراستا و علی اشرف الی

همراهی موثر در بازنویسی و مقابله نخبایی متون: دکتر سید عبدالمجید حیرت سجادی

ویراستاری: متاب حمیدی

حروف نگاری: افسانه رضوی (والی)

فرم بندی و لیتوگرافی: فرآیند کویا چاپ: چاپخانه شاد رنگ ۱۳۹۳

صفافی بهمن شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

ناشر: انتشارات ضیعی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۵۹۲-۶۰

مرکز توزیع: بخش کتاب سردشتی

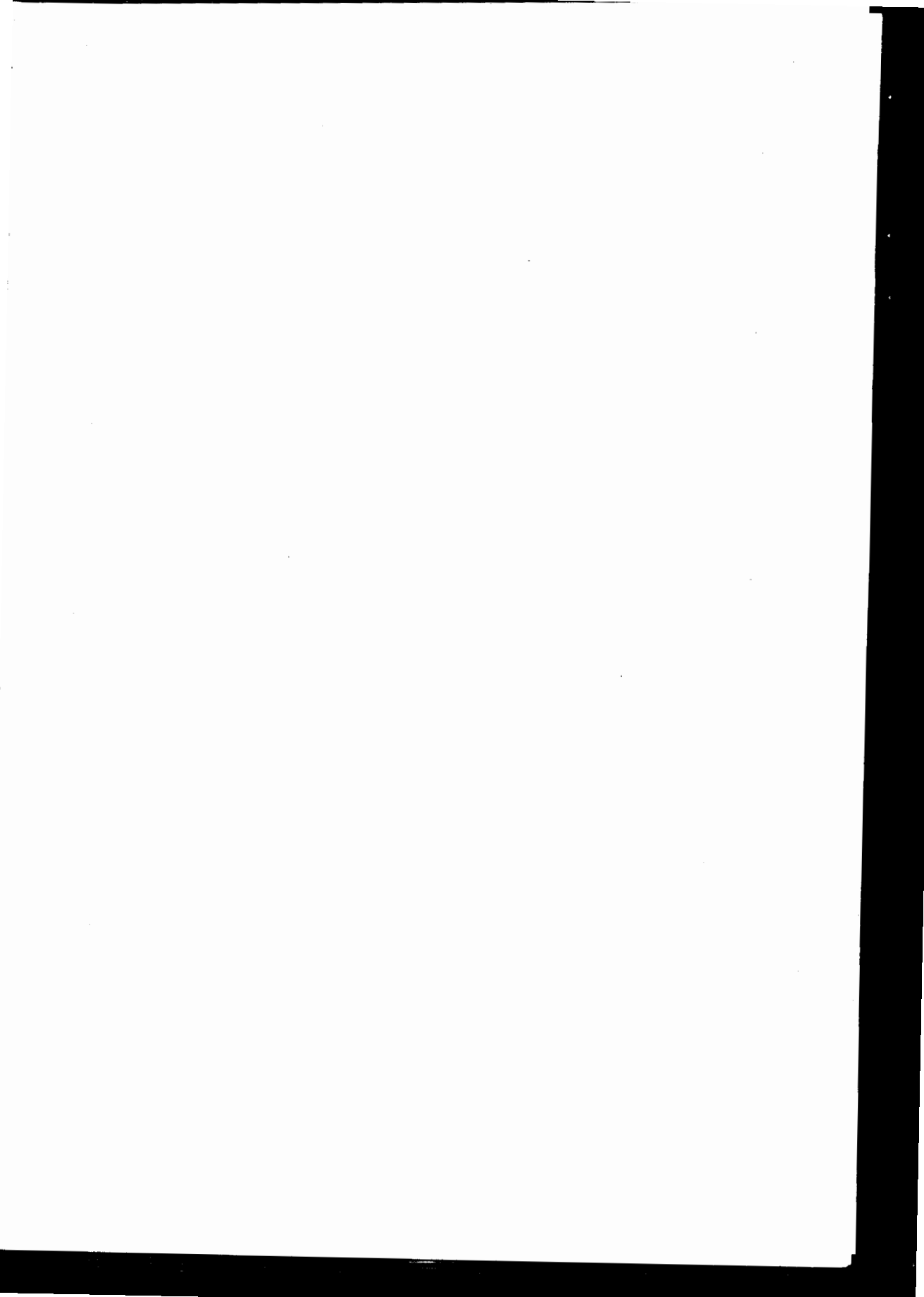
تلفن: ۰۲۱-۶۶۶۶۶۶۶۶

حق برگزیده چاپ و کپی برداری از مطالب این اثر محفوظ و متعلق به ناشری باشد

از همکاری های بی شائبه و فداکارانه و غیر قابل جبران سرکار خانم مهتاب حمیدی که در راستای پاکتویس دستی متون مکشوفه در این مجموعه و بازنگری های مکرر و درج معانی لغات و زیرنویس ها در مراحل پس از تایپ، همچنین از همیاری های پایاپای ایشان در محضر استاد که تا آخرین روزهای حیات استاد مغفور معمول داشته اند کمال تشکر و سپاس گذاری می گردد.

همچنین از زحمات و همکاری های آقای مهندس کسری عسگری در راستای فعالیت های مرتبط با پیگیری جنبی در وزارت ارشاد بالاخص پس از رحلت استاد تشکر و قدردانی می گردد.

خانواده والی



فهرست عناوین جلد اول از کشف مقالات شمس تبریزی
(از پاراگراف ۱ تا پایان ۲۱۰)

۳۷	 ۱. عالم شناخت جان
۴۱	 ۲. آئینه
۵۵	 ۳. سخن راست و یک‌رویه
۵۹	 ۴. صفت پاک ذوالجلال
۶۲	 ۵. سماع مقبلان
۶۶	 ۶. صفت لطف و صفت قهر
۷۰	 ۷. مرد درویش بر سر گور یزید
۷۲	 ۸. تأثیر همصحبتی با ولی
۷۳	 ۹. نفاذ سموم دیو
۷۶	 ۱۰. فرود آمدن هر آیت به قدر حاجت
۷۹	 ۱۱. قصه گنج‌نامه
۸۱	 ۱۲. ناکاملان
۸۳	 ۱۳. تمثیل ماهی
۸۵	 ۱۴. اختلاف در قابلیت‌ها
۸۹	 ۱۵. قومی در تردید
۹۱	 ۱۶. سماع اهل الله
۹۲	 ۱۷. دیدن واقعه
۹۳	 ۱۸. سرّ معنی «اللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»
۹۶	 ۱۹. انواع نسیان
۹۹	 ۲۰. مستی در محبت و هشیاری در محبت
۱۰۱	 ۲۱. در تنبیه سخن‌چینان
۱۰۴	 ۲۲. عقده دل
۱۰۶	 ۲۳. مرتبه درک سماع
۱۰۷	 ۲۴. آزمودن مدعیان

۱۰۹	۲۵. همراهی با ما
۱۱۱	۲۶. آتش نیاز
۱۱۳	۲۷. تشخیص نشان‌های اولیا
۱۱۵	۲۸. نظر «ناری»
۱۱۷	۲۹. مخاطب ما در این عالم
۱۱۸	۳۰. شهاب هریوه در دمشق
۱۲۰	۳۱. زین‌الدین صدقه
۱۲۱	۳۲. نبیره شهاب سهروردی
۱۲۳	۳۳. طی الارض
۱۲۴	۳۴. گوهری در منديل
۱۲۶	۳۵. فرزندان جان و دل محمد (ص)
۱۲۹	۳۶. عمر و خواندن تورات
۱۳۰	۳۷. ابراهیم ادهم در کاخ شاهی
۱۳۴	۳۸. معنی تسلیم و تعریف ولایت
۱۳۷	۳۹. فیلسوف و تفسیر عذاب قبر
۱۴۱	۴۰. در مرگ و حیات
۱۴۶	۴۱. گوهر قیمتی سلطان محمود
۱۵۲	۴۲. حجاب‌ها
۱۵۶	۴۳. ابراهیم ادهم و طلب راه حق
۱۵۸	۴۴. در احوال ابراهیم ادهم
۱۶۰	۴۵. هزار عیب و هزار هنر
۱۶۴	۴۶. شامۀ حقیقت‌یاب
۱۶۶	۴۷. نامۀ کردارها
۱۷۱	۴۸. در فضیلت عاشقان راستین حق
۱۷۷	۴۹. در ترک اخلاق بد
۱۸۱	۵۰. در پی هر جنبشی نباید رفتن
۱۸۴	۵۱. صفت قهر و صفت لطف

۱۸۶		۵۲. خلاصه سخنان انبیا
۱۸۹		۵۳. حجاب کاملان
۱۹۱		۵۴. تنگنای عارفان قرآن
۱۹۳		۵۵. برودت عرب منافق
۱۹۵		۵۶. تأثیر نگاه مهرآمیز
۱۹۷		۵۷. صفت فرد امین
۱۹۸		۵۸. سنگینی ورز تقلید
۲۰۱		۵۹. میزبانی حق
۲۰۳		۶۰. عرصه سخن و عرصه معنا
۲۰۴		۶۱. نظر تحقیق در خویش
۲۰۷		۶۲. تمثیل زنجیر گریزان در آسمان
۲۰۹		۶۳. تمییز الهی
۲۱۲		۶۴. حکمت «ماتشاؤن»
۲۱۵		۶۵. تبیین سخن به مدد شعر
۲۱۷		۶۶. در عرصه معانی
۲۲۰		۶۷. مدارا در مناظره
۲۲۲		۶۸. سنّ کمال
۲۲۳		۶۹. اشتغال به اوهام
۲۲۶		۷۰. دوستی ایمانی
۲۲۸		۷۱. در معنی الف «سرّ وجود»
۲۳۱		۷۲. حجاب اصلی
۲۳۳		۷۳. دوستی از روی شناخت
۲۳۵		۷۴. تمثیل خر لنگ
۲۳۷		۷۵. سرّ سعادت نیازمندان راستین
۲۴۰		۷۶. دعوی و معنی
۲۴۱		۷۷. رکابدار شاه
۲۴۳		۷۸. کشتن چهار مرغ

۲۴۷	۷۹. حکایت موسی (ع) و فقیر.....
۲۵۳	۸۰. مفاخرت.....
۲۵۵	۸۱. حجاب‌های نورانی.....
۲۵۹	۸۲. هوای نفس و هوای خدا.....
۲۶۱	۸۳. صدقهٔ صدیق.....
۲۶۳	۸۴. آرزوی اولیا.....
۲۶۶	۸۵. لیلی در بارگاه هارون الرّشید.....
۲۶۸	۸۶. تفاوت در نگرش‌ها.....
۲۷۰	۸۷. شرط بازگفتن «سرّ».....
۲۷۱	۸۸. مردمان طالب از نظر اولیا.....
۲۷۴	۸۹. ظهور صفت سرّ الهی.....
۲۷۶	۹۰. روایت حدیث‌های ضعیف عوام.....
۲۷۸	۹۱. روش عبور از مسیرهای زندگی.....
۲۸۱	۹۲. خانهٔ خدایی دل.....
۲۸۳	۹۳. یگانه گوهر اسرار.....
۲۸۷	۹۴. محاسبهٔ حق.....
۲۸۸	۹۵. این پاراگراف مفهوم نشد.....
۲۸۹	۹۶. تأثیر وعظ در طبایع گوناگون.....
۲۹۱	۹۷. خندان در تلخی‌ها.....
۲۹۴	۹۸. گفت‌وگوی استر و شتر.....
۲۹۶	۹۹. شمس‌الدّین و مصاحبت با قرآن کریم.....
۳۰۱	۱۰۰. صحبت اهل دنیا.....
۳۰۴	۱۰۱. درک مرتبهٔ نیاز.....
۳۰۶	۱۰۲. ارزانی خیار.....
۳۰۸	۱۰۳. گذر از حوادث.....
۳۱۰	۱۰۴. سخن گفتن جماد.....
۳۱۳	۱۰۵. قصور استعداد.....

۳۱۵	 ۱۰۶. سخن از خشم در محاره.
۳۲۰	 ۱۰۷. سبّاح و گرداب.
۳۲۲	 ۱۰۸. اهل دنیا و اهل دین.
۳۲۴	 ۱۰۹. حکایت فامی.
۳۲۸	 ۱۱۰. تدارک جفا.
۳۳۰	 ۱۱۱. امتحان مرتبه حلم.
۳۳۲	 ۱۱۲. سخنی در وقف فراق.
۳۳۴	 ۱۱۳. گوهر یگانه و بازرگان و سبّاح.
۳۳۷	 ۱۱۴. نخستین امتحان صدق.
۳۴۱	 ۱۱۵. خورشید عظیم حق.
۳۴۴	 ۱۱۶. تیردان سخن.
۳۴۶	 ۱۱۷. گشایش.
۳۴۹	 ۱۱۸. آموزش نیاز.
۳۵۱	 ۱۱۹. روش شیخ محی الدّین.
۳۵۳	 ۱۲۰. نصیب از معنا.
۳۵۵	 ۱۲۱. توانایی اولیاءالله.
۳۵۶	 ۱۲۲. در تعریف ولی مرتبی.
۳۵۸	 ۱۲۳. فرو رفتن در آب تیره.
۳۶۰	 ۱۲۴. در شناخت «ولی».
۳۶۲	 ۱۲۵. تعریفی از «ولی».
۳۶۴	 ۱۲۶. مهرورزی با بزرگان در اندرون.
۳۶۶	 ۱۲۷. راست نتوانم گفتن.
۳۶۸	 ۱۲۸. حکایت مرد راستگو در عهد رسول (ص).
۳۷۲	 ۱۲۹. حدیث احمد زندیق.
۳۷۷	 ۱۳۰. سحوری زدن در نیمه شب.
۳۸۱	 ۱۳۱. سؤال نابهنگام مرید.
۳۸۷	 ۱۳۲. درجات معرفت.

۳۹۰		۱۳۳. در توصیف دنیا
۳۹۵		۱۳۴. اعتقاد معتزله
۳۹۷		۱۳۵. «خيرالناس من ينفع الناس»
۴۰۰		۱۳۶. اولياء مستور
۴۰۳		۱۳۷. جنید و حکایت خریدن خیار
۴۰۵		۱۳۸. درد و استیصال
۴۰۷		۱۳۹. کافر تشنه و کوشا
۴۰۹		۱۴۰. درجه ادراک معانی
۴۱۲		۱۴۱. چگونگی راهروی با فرد راه‌دان
۴۱۵		۱۴۲. قبله دنیاپرست
۴۱۷		۱۴۳. صفت «خَلَّتْ» حضرت ابراهیم (ع)
۴۲۰		۱۴۴. حکایت بهلول و قاری
۴۲۲		۱۴۵. درک رمز قرآن
۴۲۵		۱۴۶. «تقدّم الی باع»
۴۲۶		۱۴۷. ایستادگی
۴۲۸		۱۴۸. «الدّنيا سجن المؤمن»
۴۳۰		۱۴۹. کشف سرایر
۴۳۲		۱۵۰. آسایش با درویشان
۴۳۴		۱۵۱. چرک اندرون
۴۳۷		۱۵۲. بیداری دل
۴۳۹		۱۵۳. حکایت شخصی که کیسه زر داشت
۴۴۱		۱۵۴. بیدار کردن خفته
۴۴۲		۱۵۵. خرقة رحمانی
۴۴۵		۱۵۶. بلندترین وصف معرفتی رسول الله (ص)
۴۴۷		۱۵۷. اشارت الہی
۴۴۹		۱۵۸. تکلیف مرید
۴۵۲		۱۵۹. در تعریف کمال

۴۵۶	 ۱۶۰. هضم معانی
۴۵۹	 ۱۶۱. نامه خواجه نصیرالدین طوسی
۴۶۳	 ۱۶۲. مردم و دلخوشی از نفاق
۴۶۶	 ۱۶۳. تعظیم سخن حق
۴۶۹	 ۱۶۴. نماز مدعی
۴۷۲	 ۱۶۵. در شناخت ولیّ به حق «ولی»
۴۷۴	 ۱۶۶. غریبی
۴۷۶	 ۱۶۷. کلید در دست دزد دادن زیرک
۴۷۸	 ۱۶۸. محمد گویان
۴۸۰	 ۱۶۹. حکایت آن شخص که عسسان او را گرفتند
۴۸۳	 ۱۷۰. سخن از نجات
۴۸۵	 ۱۷۱. قیمت آدمی
۴۸۸	 ۱۷۲. آدمی را دو صفت در کارست
۴۹۰	 ۱۷۳. تعریف مسلمانی و اقرار به کفر
۴۹۳	 ۱۷۴. ماجرای کشیش پناهنده به مولانا
۴۹۶	 ۱۷۵. خوی ملحدی در شخص مسلمان
۴۹۸	 ۱۷۶. نفس سرد مخالف
۵۰۵	 ۱۷۷. خارستان بر گرد باغ بهشت
۵۰۷	 ۱۷۸. درکشف «ان شاءالله» و «ماشاءالله»
۵۱۰	 ۱۷۹. در معنی شادی و غم
۵۱۱	 ۱۸۰. رسوایی دروغگو
۵۱۳	 ۱۸۱. در فهم معنای قرآن
۵۱۶	 ۱۸۲. تبدیل غوره به انگور شیرین
۵۱۸	 ۱۸۳. مدد وحی
۵۱۹	 ۱۸۴. سخن مرد ارمنی به صدق
۵۲۱	 ۱۸۵. در معنای تسلیم
۵۲۴	 ۱۸۶. کیمیای وجود شمس

۵۲۵	 ۱۸۷. صلاح و فساد از دید بعضی بندگان
۵۲۸	 ۱۸۸. در وصیت به دوستان
۵۳۰	 ۱۸۹. حدیث عارفان
۵۳۲	 ۱۹۰. در بیان نشانه‌های دوستی حقیقی
۵۳۵	 ۱۹۱. فضیلت طلبی و غرور
۵۳۷	 ۱۹۲. تذکر شیخ
۵۳۹	 ۱۹۳. طعنه به وعظ مدعی
۵۴۲	 ۱۹۴. درک فواید سخن
۵۴۳	 ۱۹۵. خون شدن آب نیل بر قبطی
۵۴۴	 ۱۹۶. حفظ احترام سخن ولی کامل
۵۴۷	 ۱۹۷. تذکر شیخ به خفته غافل
۵۴۹	 ۱۹۸. حال مردود
۵۵۱	 ۱۹۹. سبب انقطاع
۵۵۳	 ۲۰۰. ترسایچه
۵۵۶	 ۲۰۱. حال فرد نصیحت‌پذیر
۵۵۹	 ۲۰۲. شخص لوطی و برادرش
۵۶۱	 ۲۰۳. فرق میان ولی کامل و بزرگان دیگر
۵۶۳	 ۲۰۴. حکایت ابوبکر ربابی که آوازه جوحی شنیده بود
۵۶۶	 ۲۰۵. حکایت افتادن نحوی در نجاست
۵۶۸	 ۲۰۶. غفلت آدمی از قوتی که در اوست
۵۷۲	 ۲۰۷. سبب افتراق
۵۷۴	 ۲۰۸. تحریر و اعط خلق را بر زن خواستن
۵۷۷	 ۲۰۹. شخص طالب و خشت خام
۵۸۱	 ۲۱۰. در بیان حدیث «زرنی غباً تردد حبا»

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

آدمی در طول تاریخ همواره به هدایت الهی نیازمند بوده و در کنار گذران زندگی به نشانه‌هائی نورانی که برخی از زوایای تاریک وجودش را روشن کند احتیاج داشته که در این راستا، حضور رسولان الهی، حکما و اندیشمندان همان نشانه‌های منوری بوده که اگر با نگاهی سلامت و بی‌شائبه به آن بنگریم، قطعاً، به تأثیر احیاگر و سازنده آن پی می‌بریم. آثار فکری و تجربی بزرگان عالم بشریت، فراتر از چارچوب زمان و مکان، دائماً، در حال درخشندگی و اثرگذاری است. از تأثیرات مهم ادیان و معارف، آشنا ساختن انسان با قابلیت‌های درونی، ابعاد معنوی و ویژگی‌های فردی اوست که همواره راه به نظام خلقت داشته است. حتی دانشمندانی که در علوم پایه جستجوگر جنبه‌های مادی حیات و جهان بوده‌اند، به عظمت خالق هستی و نیروهای شگفت‌انگیز درون نظام آفرینش اعتراف کرده و نسبت به آن سر تعظیم فرود آورده‌اند.

در عصر حاضر، بیش از هر زمان دیگری، توجه و بازنگری آثار و تجربیات فکری، روحی و علمی رسولان الهی و شایستگان عالم انسانی ضروری به نظر می‌رسد. زیرا انسان امروز تا حد زیادی از فطرت اصلی خود دور شده و اکنون هدایت بیشتری را می‌طلبد.

به نظر می‌رسد که اخیراً سرعت تصاعدی پیشرفت‌های متعدد علوم مادی و دستاوردهای بی‌شمار آن، چندان با ظرفیت روحی انسان عصر کنونی متناسب نبوده و تسهیل بسیاری از امور زندگی توسط علوم تجربی و مادی، وی را مبتلا به نوعی رخوت معرفتی کرده است که اولین خطر آن، فاصله گرفتن انسان از بعد معنوی خویش است. او امروز از هماهنگی با طبیعت دور افتاده و این امر دردی است که جز با رجعت وی به فطرتش درمانی ندارد. اینجاست که باید از راه‌های رفته و تجربیات به برنشسته و الگوهای معرفتی بزرگان عالم یاری گرفت.

رغبت مطالعه در آثار به‌جا مانده از شخصیت‌های برجسته تاریخ، اولین گام برای درمان ناهماهنگی‌ها و فطرت‌گریزی‌هاست. دعوت به بازبینی معارف الهی و

جستجوگری و تأمل در آموزه‌های اخلاقی و دینی برگزیده‌گان، اعم از رسولان یا اولیاء الهی، راه را برای رسیدن به تعادلی مطلوب در زندگی انسان هموار می‌کند. از آنجا که به فیض الهی، مربیان وارسته جوامع بشری بر اثر تزکیه باطن به درجه متعالی «نفس مطمئنه» نائل شده بودند، آموزش‌های معرفتی و اخلاقی آنها، پیوسته، در همه ادوار، درمانگر آلام و آسیب‌های اجتماعی بوده است.

جای بسی مباهات است که سرزمین ما «ایران» با ذخایر علمی فرهنگی چندین هزار ساله خود، خاستگاه و کانون معارف و تجربیات اصیلی بوده که همچنان مورد توجه و زبانزد پژوهشگران عالم است. علائم دیرین و باستان شناسی حقایق بسیاری را در خصوص اصالت جغرافیای طبیعی و ریشه غنی نژاد در این سرزمین عزیز و مردمان آن آشکار کرده است که مطالعه و معرفی هر چه بیشتر آنها توسط نسل کنونی در این زمینه راه را برای توسعه ارتباطات فرهنگی با سایر ملل جهان که به یقین، نیازمند آگاهی عمیق از این گونه مسائل هستند، هموار می‌سازد.

ایران باستان با اندیشه‌های نورانی و حکمت‌آمیز، نشاندهنده فرهنگ بسیار ژرف و گسترده مردمان این سرزمین بوده و به هر شکل هنوز هم در روح جمعی ایرانیان جلوه‌گری دارد و امید است که در عصر حاضر، همت و توان افزون‌تر و جدی‌تری در احیا و ابقاء این میراث فرهنگی عظیم به کار بندیم.

با ظهور اسلام، به‌ویژه در سایه معارف اصیل و بی‌نظیر مکتب تشیع در کشور ما ایران، عرفا، حکما و اندیشمندانی تولد یافته و به کمال عزت انسانی رسیده‌اند که تعالیشان، همواره، بر فراز قله اندیشه‌های جهانیان نورافشانی می‌کند. این بزرگ‌مردان ممتاز و پرورش یافته مکتب خاتم النبیین «محمد مصطفی» (ص)، گاه به زبان مرجع و علمی زمانه خود یعنی زبان فصیح عربی و گاه به زبان هنرمندانه شعر و گاه در غالب نثر زیبای فارسی عصاره تفکرات استثنائی خود را به رشته تحریر درآورده‌اند.

به عنوان نمونه‌ای برجسته از رجال پرورده مکتب اسلام می‌توان از حجه الحق، شیخ‌الرئیس «ابوعلی سینا» حکیم و دانشمند پر آوازه ایرانی نام برد که آثار فکری و علمی‌اش در طی قرن‌های متمادی، در سراسر جهان همچنان مورد توجه و تحقیق دانشمندان و محققین بوده است. یکی از الگوهای رفتاری و اعتقادی این نابغه دنیای علم و حکمت است که هرگاه با مسأله‌ای مواجه می‌شد و در فهم آن عاجز می‌ماند، به

نیت دریافتن و حل آن مسأله و معضل فکری، نماز حاجت به جا می آورد و به اعتراف خودش، پس از ادای نماز، حجاب ذهنی اش به کنار می رفت. این نوع کرامات، آشکارا، همه، برخاسته از تعالیم مکتب متعالی نبوت و ولایت است که عارفان ما به سبب اعتقادات بسیار محکم و اصیل و نیز به نسبت قابلیت های خود، پیوسته، از برکات آنها بهره مند و مفیض بوده اند.

دیگر از شمار بزرگان این مرز و بوم «سنائی»، حکیم متأله و عارف به حق رسیده است که در آثار گرانمایه خود به زبان شعر و با شهادت و صراحت، امراض و کژی های جامعه پیرامون خویش را شناسائی و با جدیت به درمان آن عارضه ها پرداخته. مقام سنائی تا آن حد رفیع است که عارف قدرتمندی همچون مولانا جلال الدین او را «دو چشم» همه عارفان معرفی می کند.^۱

«مولانا جلال الدین محمد بلخی» عارف و اندیشمند وارسته روزگاران برای معرفی عمق پیام های معنوی و انسان ساز مکتب اسلام و ابراز معانی ماورائی آن، با خلق گویشی جدید در عالم شعر و ادبیات، مکنونات قلبی و اندیشه های ناب خود را با زبانی متعالی در قالب شعر و نثر فارسی (گاه با چاشنی زبان عربی و ترکی) در اوج توانائی بیان می کند که پرداختن به یکایک آثار وی ظرفیت و صبری فوق معمول را می طلبد.

استاد سخن «شیخ مصلح الدین سعدی» عارف و عالمی اندیشمند است که مفاهیم عرفانی، جامعه شناسی، مدیریتی، روانشناسی، سیاست مدن، حکمرانی و سایر ابعاد معرفتی موجود در آثار نغزش، مبانی علوم انسانی و اساس جهاننداری برای همه دوران هاست و بستر معلومات او علم الادیان و نورانیت این علم بر پایه نبوت و ولایت است که مفهومی فراتر از زمان و مکان دارد.

«حافظ» که ابیاتش سر لوح سخنان اهل دل و عارفان دلسوخته و ترجمانی زیبا از لطائف قرآن کریم است، در اوج بصیرت باطن، مکاشفات روحی و تذکرات دینی، اخلاقی و اجتماعی اش را برای بیداری جامعه و به یاری لطیفه شعر ابراز نموده و محصول شیرین و گوارای آن را برای آیندگان پس از خود به میراث گذاشته است. تدبیر

۱. این بیت از مولانا جلال الدین است:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم

در هر یک از ابیات حافظ الگوئی سرنوشت‌ساز و راهگشا برای زندگی هر انسان است. این مقدمه را با ذکر نام چند تن از بزرگان نام آور سرزمین عزیزمان «ایران» متبرک ساختیم تا شاید فیضی از سوی ارواح پاکشان نصیبمان گردد و آنچه حائز اهمیت است، دقت و تأمل هرچه بیشتر در آثار همیشه منور این مردان خداست که یقیناً برکات و فوائد گوناگون و خارج از وصفی را برای معرفت‌طلبان جهان در پی خواهد داشت.

اما کتاب حاضر، مجموعه‌ای گرانبها از گفتارهای منقطع به جای مانده از حضرت مولانا سید شمس الدین محمد بن ملک‌داد تبریزی، عارف بلند مرتبه تبریز (ت. ۵۸۲ هـ.ق، فپس از ۶۴۵ هـ.ق) و دلیل راه و مرتبی مولانا جلال الدین بلخی است که تقدیراً عارف عالیقدر و هنرمند پیشکسوت معاصر زنده یاد استاد علی اشرف والی (ت. ۱۲۹۹ هـ.ش، ف. ۱۳۸۹ هـ.ش) به دنبال مذاقه و استقرار در ژرفای معارف الهی و مکاشفه‌ای استثنائی، در طی سال‌های مدید موفق به کشف رموز و بازیابی حلقه‌های مفقوده در این کتاب و در نتیجه قابل استفاده اهل معرفت شده است. این اثر نفیس، بی‌گمان، آغازگر تحولات شگرفی در عصر کنونی خواهد بود، زیرا مطالب یاد شده در آن، سرشار از نکات مهم و نوین تربیتی است که توفیق فهم و به‌کارگیری آن توسط افراد مسعود، بی‌تردید، روح و حیات تازه‌ای به کالبد جامعه انسانی امروز خواهد بخشید. نسخه دستنویس و منقطع کتاب «مقالات شمس تبریزی» که در زمان حیات خود وی نوشته شده در کتابخانه مولانا در قونیه نگهداری می‌شود. حجم این مجموعه استثنائی پس از رمزگشائی پاراگراف‌های نارسا و نامفهوم آن توسط استاد فقید علی اشرف والی، از ۳۷۵ صفحه به حدود ۳۰۰۰ صفحه افزایش یافته که به‌همین علت، مجموعه حاضر به عنوان «کشف مقالات شمس تبریزی» در "طلوع دوباره شمس" نامیده شده است.

شمس تبریزی

در خصوص معرفی شخصیت استثنائی عارف عرش‌پیمای قرن هفتم هجری، «شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی» همین بس که وی از سادات حسنی، شاگرد مکتب حضرت محمد (ص) و پیرو راستین ولایت بوده و مبانی فکری او استوار بر آموزه‌های اصیل دین اسلام است، به‌گونه‌ای که ساختار سخنان وی را

لطایف قرآن کریم و نکته‌های ناب معرفتی موجود در برخی از احادیث مهم تشکیل می‌دهد.

تعدادی از تذکرها و کتاب‌ها از جمله مناقب العارفین نوشته احمد افلاکی یا تاریخ سپهسالار نوشته فریدون سپهسالار و روضات الجنات تألیف حافظ حسین کربلائی (از عرفا و فضایل قرن دهم هجری) و مقدمه جواهر الاسرار شیخ حسین کاشی خوارزمی (ف ۸۳۹ هـ. ق) مطالبی در باره «شمس تبریزی» نگاشته‌اند. از جمله آنکه عارفان راهنمای شمس را شیخ ابوبکر سلّه باف (به یقین) و شیخ رکن‌الدین سجاسی و بابا کمال خجندی ذکر کرده‌اند که البته می‌توان این موارد را به طور دقیق‌تری مورد مطالعه قرار داد.

در بعضی دیگر از تذکرها نیز سلسله شمس‌الدین را به واسطه رکن‌الدین سجاسی به قطب‌الدین ابوالرشید احمد بن ابی عبدالله ابهری (از مردم ابهر آذربایجان) به ضیاء الدین ابو نجیب عبدالقاهر سهروردی و سپس به شیخ احمد غزالی و باز به چند واسطه به جنید بغدادی و سری سقطی و معروف کرخی و در نهایت به سلطان الاولیا علی بن موسی الرضا علیه السلام منسوب می‌دانند.

اما در کتاب اوصاف المقربین، آقا میرزا احمد وحید الاولیا رحمه‌الله می‌نویسد: سلسله مولانا جلال الدین رومی به واسطه شمس‌الدین تبریزی به بابا کمال خجندی و از او به شیخ نجم الدین کبری (شیخ ولی تراش) می‌رسد.

شمس در اقوال خود شیخ ابوبکر سلّه باف (زنبیل باف) را مرتبی و پیر دوران طفولیت و نوجوانی خود معرفی کرده و به اعتراف خودش جمله ولایت‌ها را از او یافته و شیخ ابوبکر نیز مقامات روحی شمس را بسیار پیشرفته و حتی خارج از حد ادراک افراد دراک دیده بود. در کتاب «روضات الجنات» آمده: «شمس تبریزی مدت مدید ملازمت شیخ ابوبکر سلّه باف را نموده، چون ترقیات کلی او را روی نمود، و کمالات و سلوک او از حد ادراک شیخ گذشت، (شیخ ابوبکر) از روی انصاف درآمده فرمود که: الحال، تربیت تو از من نمی‌آید، خود را به جای دیگر رسان! (شمس‌الدین) اجازه یافته سیاحت می‌کرد...» و به همین سبب بود که شمس در طلب اکمل، راهی سفر شد و از شهری به شهری می‌رفت تا بزرگان و کاملان هر دیار را دریابد. به روایتی، او چهارده ماه در شهر حلب اقامت داشت و در این مدت در حجره مدرسه‌ای به ریاضت مشغول بود

و اغلب اوقات، مکتب‌داری و کار بی‌اجرت می‌کرد و به محض آنکه مردم و اطرافیانش به کرامات وجودی او پی می‌بردند، به طور ناشناس، شهر و دیار ایشان را ترک می‌گفت و به جایی نامعلوم می‌رفت و مدتی از دیده‌ها پنهان بود.

از سخنان قوی و استدلال‌های محکم شمس الدین در ضمن گفت و گو با علما و فضلا و رجال وقت پیداست که او به تفسیر، حدیث، فقه، کلام، فلسفه و ادبیات عرب تسلط کامل داشته و برای رفع برخی کثر فهمی‌های افراد در حوزه‌های مذکور و همچنین جهت آموزش لطایف برتر ایمانی به آنها، این گونه ابزار یعنی ادراکات عقلی و نظری را در گفتارش به بهترین وجه ممکن به کار می‌گرفته است.

شمس الدین از مرتبه علم افاضی و لدتی حضرت حق به کمال بهره داشته و صاحب سر بوده و البته این کیفیتی است که تنها انبیاء و کملین اولیاء الهی از آن برخوردارند. تابش فیض روح القدس در دل ایشان موجب می‌شود که اسرار و حقایق خفیه کائنات بر آنها مکشوف گردد. «کشف» در سیر و سلوک عارفان بالله، خود، دارای مقاماتی است که صاحبان آن مقامات و احوال به جهت اتصاف به قدرت الهی و خاصیت اسماء الله، قادر به انجام اموری هستند که در صورت تحقق، خارق عادات معمول است و ظرفیت افراد غیر مهذب به هنگام رویارویی با یک چنین پدیده‌هائی بسیار اندک و محدود است به طوری که در عین شگفت‌زدگی، گاهی دچار انکار نیز می‌گردند.

از القابی که شمس را بدان منسوب می‌دارند: «شمس پرنده» و «سیف قاطع» است. در فصل چهارم «مناقب العارفین» نوشته شمس الدین احمد الافلاکی العارفی آمده: «همچنان از پیران قدیم منقول است که حضرت مولانا شمس الدین را در شهر تبریز، پیران طریقت و عارفان حقیقت «کامل تبریزی» خواندندی و جماعت مسافران صاحب دل او را «پرنده» گفتندی، جهت طیّ زمینی (طی الارض) که داشته است».

«سیف قاطع» یا «سیف الله» لقب دیگر شمس الدین است و این امر، از یک طرف، به دلیل صراحت شدید لحن شمس در تذکرات تربیتی او و از طرف دیگر، در برخی موارد به سبب حال قهرآمیز و تصرف روحی‌اش در فرد مخاطب است. برای مثال، اگر بعضی افراد از روی گستاخی و عناد به استخفاف شمس می‌پرداختند، بسا ممکن بود که ناگاه مورد تنبیه و عتاب روح متصرف و غیور او یعنی «سیف الله» قرار

بگیرند که در آن صورت عاقبتشان عبرت انگیز خلق می‌شد!

باید در نظر داشت که بازتاب رفتاری «ولیّ حقّ» در مرتبهّ اخصّ شمس، برای آن دسته از نفوسی که ابتدائی‌ترین الفبای ادب در عالم معرفت را نمی‌دانند، قطعاً، غیر قابل فهم است و مردمان روزگار از هر طبقه و صنفی که باشند، تا زمانی که وجودشان به درجهّ بالائی از خلوص نرسیده باشد، کمترین درکی از این گونه معارف ربوبی نخواهند داشت.

در فصل چهارم کتاب مناقب العارفین می‌خوانیم: «(شمس الدین) فرمود که: یکی مرا پرسید که ابلیس کیست؟ گفتم: تو! از آنک، ما این ساعت غرق ادریسیم! اگر ابلیس نیستی، تو هم چرا غرق ادريس نیستی؟ و اگر از ادريس اثری داری، ترا چه پروای ابلیس است؟ اگر می‌گفتی که جبرئیل کیست؟ گفتمی: تو!»

آشنائی با مکتب شمس الدین برای کسی امکان پذیر است که به یاری خدا و با نیت خلوص محض، آن مرد حق را از میان محتوای سخنان معرفتی خود او جست و جو کند، زیرا کلام بی‌پیرایه و نافذ وی بهترین نشانهّ شخصیت بلند مرتبه و حقّانی اوست.

شمس الدین در تربیت و اكمال استعدادهای ناشناختهّ افراد، صبری متعالی دارد، چنانکه تا حدّ ضرورت با خلق خدا راه مدارا پیش می‌گیرد. در بخشی دیگر از مناقب العارفین، می‌فرماید: مرا چنان مریدی می‌باید که تمامت مشایخ کامل و عارفان واصل از کمال او قاصر مانند و او را اصلاً قابلیت کمال نباشد و همگان از آن عاجز مانند، (آنگاه) من او را به کمال رسانم و کامل مکمل گردانم و خدا را بی‌ریب و تخمین به وی بنمایم؛ قدرتی چنانک «ابریء الاکمه و الابرص و احی الموتی»، و در قدرت «کن فیکون» کسی سخن قابلیت نگوید!

حضرت شمس الدین، مراد مولانا جلال الدین محمّد بلخی است و مولانا که یکی از شاگردان منتخب شمس است، در اثر مجالست با آن پیر والا مقام به بالاترین تأثیرات روحی و فکری دست یازیده است. اعتقاد روانشاد استاد علی اشرف والی این بود که: «بهترین رویه برای رصد «شمس»، نشستن و نگاه کردن از پشت (تلسکوپ) چشمان مولانا، یعنی غور در دیوان کبیر شمس (سرودهّ مولانا جلال الدین) است و انصافاً، تاکنون، در تاریخ بشریت هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که همچون مولانا، معلّم و

مرتبی خود را تا این درجه از معرفت و شناخت و تا بدین حد گسترده، ستایش و قدردانی کرده باشد».

دانستنی است که صدرالمتألهین (ملاً صدراى شیرازی) در اوایل کتاب مفاتیح‌الغیب خود می‌نویسد: «بعضی از بزرگان گفته‌اند: هرکس آهنگ حکمت دارد، باید برای ذات خویش فطرت و سرشتی دیگر ایجاد نماید. قول افلاطون است که: به‌اراده و عزم خویش بمیر تا طبعاً زنده شوی. حضرت مسیح نورانی علیه السلام فرموده: آن کس که دو بار زاییده نشده، به ملکوت آسمان وارد نمی‌گردد و از اقوال پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده‌اند: پیش از آنکه مرده گردید، خود، بمیرید و امام و پیشوای گرامی و کامل ما حضرت علی ابن ابی طالب علی (ع) فرموده‌اند: مردم خوابند، هنگامی که مردند، بیدار می‌شوند».

در مکتب معرفتی شمس، مولانا جلال الدین را چه آموختند که او تشویق به خلق ادبیاتی تازه شد؟ چه تنبّه و بیداری به او دست داد که آنچنان انقلاب روحی را در جان و دلش پدید آورد؟ اگر زندگی عرفا برای عده‌ای از خام‌اندیشان بی‌معرفت و بی‌انصاف «اسطوره نمائی» می‌کند جای شگفتی نیست، زیرا این عده از خودی خود نمرده‌اند تا بتوانند با چشم و گوش و دهانی در حدّ «معرفت برتر» ببینند و بشنوند و بگویند.

اظهار نظر و داوری، به ویژه در خصوص زندگی اولیاء الهی امری بسیار حساس و دشوار است، زیرا آنها در ظاهر همچون سایر افراد جامعه می‌نمایند، در حالی که مقام ایشان از نظر مدارج باطنی یعنی مراتب قرب به حق، در پوشش بارگاه الهی مستور از دیدگان خلق است. طایفه اولیاء الله به سبب خشوع در برابر حضرت حق و مراقبه و کناره‌گیری دائم از عوارض گوناگون «نانیت» و بزرگ شمرده شدن در نظر عوام، از ابراز هرگونه خودنمائی اجتناب می‌ورزند. بنابراین، تنها راه آشنا شدن با اولیاء «تزکیه نفس» است، چنانکه در قرآن کریم آمده: «قد افلح من زکیها * و قد خاب من دسیها:» «حقاً که فلاح و رستگاری یافت آن کسی که تزکیه نفس کرد و هر که نفس را به کفر و گناه پلید گرداند، البته زیانکار خواهد گشت» (آیات ۹ و ۱۰ سوره شمس).

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «القرآن علی اربعه اشیاء: العبارات، والاشارات و اللطائف و الحقایق. و اما العبارات للعوام و الاشارات للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقایق للانبیاء.» یعنی: «قرآن بر چهار رکن استوار است: عبارات، اشارات،

لطایف و حقایق. و اما عبارات آن سهم عوام مردم است. اشارات آن: قسمت خواص، لطایف آن: متعلق به اولیاء الله و حقایق آن: روزی انبیاء الهی است.»

از جای جای سخنان شمس الدین به لطایفی می‌رسیم که راه به حقایق قرآنی دارند. اعتقاد عارف عالیقدر استاد علی اشرف والی این بود که: سخنان اولیاء الهی به مثابه جا پاهای شیری است که قبلاً از دشتی عبور کرده باشد. اثر و جا پای شیر کجا می‌تواند با هیبت حضور او برابری کند؟! ما نمی‌دانیم حاقه لحن و نحوه بیانات شمس چگونه بوده و تسلط و اقتدار روحی او با چه حدّتی در سخنان وی به ظهور می‌رسیده که گاهی با ادای یک عبارت یا چند جمله معرفت آموز، باذن الله و به اقتضای حال، جمعی را در مسیر ارتقا به مرحله برتری از کمال انسانی منقلب می‌کرده است!

آنچه مسلم است مقام شمس الدین فوق همه نسبت‌ها و رتبه‌بندی‌های متعارف و رایج مدرسی است. در «ولایت تجرید» حتی به «مقامات» و «احوال» هم اعتماد نمی‌کند و علی‌الذّوام در حال مراقبه و صراف‌ی نفوس است. او «صاحب حال» هست، اما سخنانش در کمال هشجاری است و در عین حال که شأن والای بزرگان وادی معرفت را با حفظ مراتب ایشان محترم می‌شمارد، ولی، به مصداق قول حضرت رسول اکرم (ص) که فرموده: «اتّقوا فراسه المؤمن، فانّه ينظر بنور الله»، حجاب‌های سرّی بواطن بزرگان را می‌بیند و در جهت اكمال مقام آنها، ولو پس از ارتحالشان، از آن حجاب‌ها پرده برداری می‌کند. شمس در یکی از اولین دیدارهایش با مولانا جلال‌الدین، با شجاعتی خاص، او را به میدان آزمونی استثنائی می‌کشد و با طرح سوّالی تنبیهی، جمله شطح مشهور بایزید بسطامی یعنی «سبحانی ما اعظم شأنی» را به شدت نقد می‌کند و از مولانا پاسخی فراخور می‌طلبد!

شیخ اوحدالدین کرمانی نیز از تنبیه شمس بی‌نصیب نمانده است! در قسمتی دیگر از کتاب مناقب العارفین می‌خوانیم: «و (شمس الدین) پیوسته نمدی سیاه پوشیدی و هر جا که رفتی در خانی فرود آمدی؛ بعد از آنک آن جان عالم گرد جهان گشتی بکرد، منزل به منزل به خطّه دار السلام بغداد رسید و نقل است که خدمت شیخ اوحدالدین کرمانی را رحمه الله علیه در آن جایگاه دریافت. (شمس) پرسید که: در چیستی؟ (شیخ اوحد) گفت: ماه را در آب طشت می‌بینم؛ (شمس) فرمود که: اگر در گردن دمبل نداری چرا بر آسمانش نمی‌بینی؛ اکنون طبعی به کف کن تا تو را معالجه

کند تا در هر چه نظر کنی در او منظور حقیقی را بینی! شیخ (اوحّد الدّین)، به رغبت تمام گفت: بعد الیوم می‌خواهم که در بندگیّت باشم. (شمس) گفت: به صحبت من طاقت نداری!

و البتّه شمس الدّین در سخنانش از این نوع «چوب‌ها» بر «گرد» قائلان شطح بسیار زده است!

«بر نمد گر چوب را آن مرد زد بر نمد نه، چوب را بر گرد زد»
در مواجهه با سخنان انتقادی شمس، اگر کسی به راستی طالب فهم بالاتری از معارف ربوبی و تعالی روحی خود بوده باشد، بهتر است که مؤدّبان و منصفانه و بدون قضاوت شتابزده نسبت به شخصیت‌های مورد تنبیه شمس، آموزش‌های حکمت آمیز او را بنگرد و خود را از تذکرات آن عارف صراف و مشفق مستغنی نداند.
به این ترتیب، شناخت و داوری راجع به سلوک رفتاری و شیوه گفتاری کمّالین اولیاء الهی از چارچوب نام‌ها، اصطلاحات، تذکرها و تجربه مطالعاتی متعارف، قطعاً، بیرون است.

شمس به جهت بیدار کردن عده‌ای از سالکان الی الله، چنانچه حتی اصطلاحاتی چون «خرقه» و «سلسله» را حجاب راه سلوک ببیند، بی‌درنگ، به انتقاد بر می‌خیزد و آن دسته را به صراحت انذار می‌کند. البتّه، در تبیین اصطلاح «سلسله» نمی‌توان این نکته را انکار کرد که در هر حال، انسان‌های صاحب نفس و سعادت‌مند، بی‌گمان، در مسیر هدایت الهی، زیر سایه سروهای سهی بالای مرتبانی ممتاز به کمال انسانی رسیده‌اند که بر حسب تقدیر در روزگاران، یا نامی از ایشان به یادگار باقی مانده و یا نمانده است. «خرقه» و «سلسله» از اعتبارات و آداب خاص اهل سلوک به‌شمار می‌رفته که البتّه نباید صرفاً در قید اصطلاح ظاهری آنها متوقف ماند، زیرا این امور، در حقیقت، مراحل و مدارجی معنوی بوده که فرد سالک آنها را زیر نظر اولیاء خدا طی می‌کرده تا نجات یافته و در نهایت مورد تأیید حضرت حق قرار گیرد.

یکی از اهداف اصلی حضرت شمس، به استناد قول خود او، تنبیه و تنبه شیخان بزرگ عالم است، چراکه آنها مدیران جوامع انسانی به‌شمار می‌روند و بدیهی است بروز هرگونه اشتباه و خطا از سوی ایشان عده بی‌شماری را به کژ روی وادار می‌کند.
براساس رموز مکشوفه در مقالات، شمس الدّین در مجالس متعدد، فضلا، علما و

رجال مشهور زمان خود را با تذکرات تنبیهی از خواب غفلت بیدار می‌کرد و آرایش حجاب‌های گوناگون نفسانی از جمله غرور علمی کاذب افراد را از وجودشان می‌زدود. روزی در یکی از جلسات، خطاب به اهل علم فرمود: «این همه تحصیل کردن و علوم خواندن آدمی و زحمات کشیدن برای آن است تا نفس خُرون او همچون خُرون موسی منقاد و ذلول شود و تذلل و مَسْکَنَت^۱ نماید، چنانکه یوغی را در گردن گاو برای آن کنند تا رام شود و به آرام، تمام زمین را شیار کند تا آن زمین دانا دانه‌پذیرنده شود و به عوض خار و خَسْک خشک، انواع حبوب و ریاحین رعنا دمد و از آن گل‌ها گل‌ها دمد و چون آن علم ترا مطیع و منقاد نتواند کردن، پس آن علم عنا و زحمت باشد آدمی را.

«علم کز تو ترا بنستاند^۲ چهل از آن علم به بود صد بار»

در افق دید شمس‌الدین، دیدگاه‌ها و عقاید اغلب فرقه‌ها و مشرب‌های مختلف مذهبی از قبیل افکار «مَشَبَه» و امثال ایشان بسیار خام اندیشانه و ابتدائی است. او، غالباً، نظرات این افراد را صرّافی می‌کند و ضعف‌های فکری آنها را، آشکارا، بر ایشان می‌نماید و اشتباهاتشان را متذکر می‌گردد. شمس خطاب به جماعتی که بر سر حدوث و قَدَم عالم بحث‌های طولانی دارند می‌فرماید: «از قدم عالم ترا چه؟ تو قدم خویش را معلوم کن که تو قَدیمی یا حدیث؟ این قدر عمر که ترا هست جهت تفحص حال خود خرج کن نی در تفحص قدم عالم! مقصود از عالم آن است که کارهای شایسته آید که هر کار شایسته سبب جمعیت جان است و جمعیت جان سبب افتقار^۳ است الی الله تعالی و سبب اعتقاد است مر آخرت را...».

غیبت شمس

نویسندگان و محققین ادبی، تا به امروز، در خصوص غیبت نهائی شمس تبریزی دو روایت را مطرح ساخته‌اند: یکی، رفتن ناگهانی و ناپدید شدن او و دیگری، به‌شهادت رسیدن وی که البته در صفحات ۶۸۴ و ۷۰۰ فصل چهارم از جلد دوم مناقب العارفین به مطالبی پیرامون این موضوع اشاره شده است. در این کتاب می‌خوانیم که در طی

۱. مَسْکَنَت: درویشی، بی چیزی.

۲. بنستاند: نستاند، نگیرد.

۳. افتقار: فقیر شدن.

یکی از نشست‌های مولانا و شمس در خلوت، شخصی از بیرون در خانه، شمس را صدا می‌زند و او در حالی که بی‌درنگ از جای برمی‌خیزد، پیش‌بینی مرگ خود را می‌کند و مولانا نیز با بیان این آیه شریفه قرآنی که: «لا له الخلق و الامر» سخن شمس را تأیید و به آن تمکین می‌نماید. پس از آنکه شمس از آنجا خارج می‌شود، «گویند هفت کس ناکس حسود عنود دست (در دست) یک‌دگر کرده بودند و ملحد وار در کمین ایستاده، چون فرصت یافتند، کاردی (در بدن او) راندند و همچنان حضرت مولانا شمس‌الدین چنان نعره‌ای بزد که آن جماعت بیهوش گشتند و چون به خود آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند و از آن روز تا غایت، نشان و اثری از آن سلطان معنی صورت نیست!»

البته، در صفحه همان کتاب نیز می‌خوانیم که چلبی عارف (نوه مولانا) از مادر خود روایت می‌کند پس از آنکه آن افراد عنود شمس را به شهادت رساندند، وی را در چاهی انداختند و سلطان ولد شبی شمس را در خواب دید که به وی می‌گفت: من در فلان جای خفته‌ام. سلطان ولد نیم‌شب با عده‌ای از یاران محرم به همان جا که در خواب شنیده بود رفته و با پیکر شمس مواجه می‌شود. او را بیرون آورده به گلاب و مشک معطر گردانیده و در مدرسه مولانا در پهلوی بانی مدرسه امیر بدر الدین گهرتاش دفنش می‌کنند. مادر عارف چلبی یادآور می‌شود که «این سری است که هر کسی را بر این وقوفی نیست».

آشکار است که شمس‌الدین از همان روزهای اوّل مجالست با مولانا، مورد حسادت بسیاری از نزدیکان، آشنایان و شاگردان مولانا قرار گرفته و بی‌تردید ماجراهای گوناگونی هم در آن ایام رخ داده که به نگارش کسی در نیامده است و آنچه حائز اهمیت بیشتر است، فهم نکات اساسی، هدایت‌گر و انسان ساز مستتر در سخنان آن ولیّ حق است.

با توجه به این که «کملین اولیاء» در زمان حیات خود، در بالاترین مرحله شناخت توحیدی، از همه حجاب‌ها گذشته و به مرتبه «لقاء الهی» می‌رسند، شمس‌الدین نیز به مدد «علم لدنی» و نیل به مرتبه «حق یقین» از چگونگی ارتحال خود بی‌خبر نبوده و بدین سبب می‌دانسته که متناسب با شرط حیات عنصری‌اش، به چه ترتیب و در چه محدوده زمانی از عمر خود، با اطمینان و بی‌هراس، رسالت خویش را به اجرا

گذارد. «الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون» (سوره یونس، آیه ۶۲).

شمس الدین و به تبع او مولانا، با وجود طیّ آن همه ریاضات و قطع مراحل و مراتب روحانی و اکمال مشاهدات ربوبی، معطل کیفیت صوری امر ارتحال خود نبوده‌اند، چرا که آنها پیش از موت طبیعی به موت ارادی مرده بودند و احوال پس از مرگ خویش را می‌دیدند. پس، در طول اعصار گذشته، آنچه تا امروز از غیبت بزرگمردی الهی همچون شمس تبریزی در این بین باقی مانده فقط و فقط سیاه‌روئی عنودان و حسودان جاهلی است که به هر شکل، غیبت صوری او را موجب شدند.

به این ترتیب، اگر از افق بالاتری به موضوع غیبت شمس الدین بنگریم، ظرایف و دقایق بیشتری بر ما متجلی می‌شود و بعون الله، ما را به میزان وسع و در حدّ سیر و سلوکمان، به شناخت معارف ربوبی شمس رهنمون می‌گردد. امید است که روح بزرگ آن ولیّ حق حامی محبتین راهش باشد.

شرح حالی از کاشف حلقه‌های مفقوده «مقالات شمس تبریزی»

زنده یاد استاد علی اشرف والی (کاشف رموز مقالات شمس) در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی در تهران دیده به جهان گشود. او در سایه محبت خانواده‌ای متدین و پر عطوفت زیست. پدرش از فرهنگیان بسیار فهیم و با ذوقی بود که همواره با معارف اسلامی و ادبیات فارسی مؤانست داشت و همین امر بستر مناسبی را برای تربیت فرزندانش فراهم آورد. علی اشرف، فرزند ارشد خانواده که پیوسته شاهد علاقه پدر نسبت به دیوان حافظ بود، رفته رفته با ادبیات فارسی آشنا شد و در کنار شوق وصف ناپذیرش نسبت به «هنر»، در مسیر شناخت زیبایی‌های موجود در طبیعت و معانی قرار گرفت. ملاقات تقدیری‌اش با چهار تن از مرشدهای بنام آن زمان، در طی مسیر خانه تا دبستان، وی را مجذوب شاهنامه خوانی آنها کرده بود، به‌طوری که از تماشای صحنه آفرینی‌های کلامی آن مردان خدا دل نمی‌کند و غالباً با شور و حال فراوان داستان‌های شاهنامه را بر در و دیوار نقاشی می‌کرد. وصف حال پهلوانان و آزادگان به واسطه نفس حق آن مردان خدا، شوق جوانمردی و وطن‌دوستی نیاکانش را در او احیا نمود. حالات لطیف روحانی و مشاهده روایهای صادقه از همان خردسالی وی را به وجد می‌آورد. به جلوه‌های گوناگون طبیعت عشق می‌ورزید و آنها را محترم می‌شمرد. نوجوان بود که مادر مهربان و عقیقه‌اش با تکیه بر دستان فرزند، در حال مشاهده و تعظیم یکی از امامان معصوم (ع) (به دنبال یک بیماری) از دنیا رفت و خاطره محبت و ارادت جاودانه‌اش به خاندان اهل بیت علیهم السلام را تا ابد در دل فرزندش به جای نهاد و در آن زمان این بزرگترین درس زندگی مادر به علی اشرف بود.

عشق به هنر موجب شد که استاد والی به مدرسه هنرهای زیبای نوین تهران راه یابد، مدرسه‌ای که بنیان‌گزار آن، استاد اجل «کمال الملک» بود، استاد بی‌نظیری که در روزگار عدم شناخت جامعه نسبت به موضوع هنر و مکاتب هنری جهان، در مکتب استثنائی خود، به پیکر هنر ایران روح و جانی تازه بخشید و در اوج عزت و اخلاق انسانی، نسلی از نخبگان را پرورش داد که آثار هر یک از آنها زبانزد خاص و عام شد.^۱

۱. مدرسه هنرهای زیبا در آن زمان زیر نظر توانمندترین شاگردان استاد کمال‌الملک یعنی آقایان اسمعیل آشتیانی، ابوالحسن صدیقی و رفیع حالتی اداره می‌شد. علی‌محمد حیدریان، علی رخساز و جمشید امینی هم از جمله شاگردان برجسته کمال‌الملک بودند که در آن مدرسه که در بدو تأسیس به نام «صنایع مستظرفه» مشهور بود، به تدریس حرفه‌ای در شاخه‌های مختلف هنری اشتغال داشتند.

والی جوان پس از طی یک دوره کامل چهار ساله در رشته نقاشی با امتیازاتی چشمگیر از این مدرسه فارغ التحصیل شد و از سال ۱۳۲۳ (هش) رسماً کار حرفه‌ای در همین رشته را آغاز کرد و در طول سالیان مدید آثار برجسته هنری فراوانی ایجاد نمود و در شان استاد برجسته و ممتاز، افراد بسیاری را در این زمینه آموزش داد.

آشنایی استاد والی با فرهیختگان و دولتمردان معاصرش، در عرصه‌های مختلف هنری، مذهبی، ادبی، علمی و سیاسی موجب شده بود که مطالعات و تجربیاتش در چندین وجه به کمال برسد و مسائل گوناگون پیرامون خویش را با معیارهای بسیار قوی و با دقتی استثنائی ارزیابی کند.

عشق و علاقه فراوان او به عالم ادب و عرفان در دوران میانسالی به دو رویداد تقدیری انجامید که حیات معنوی وی را کمالاتی برتر بخشید.

یکی از آن رویدادها آشنائی او با شخصیت استثنائی پیر پاره دوز معاصر ملقب به «شوق‌علیشاه» (و. ۱۲۹۵ هـ.ش، ف عید غدیر ۱۳۸۰ هـ.ش) در فضای ملکوتی حرم حضرت عبدالعظیم بود. این مودت تا آخرین روز حیات آن پیر غلام حضرت مولی علی (ع) ادامه داشت. رفتار و گفتار ساده و بی‌تکلف و در عین حال ناب و پرمغز پیر پاره دوز و لطایف و برکات وصف ناپذیر عشق خالصانه‌اش نسبت به مولی علی (ع) همواره مورد توجه، تأکید و احترام اخص والی بود، به‌طوری که حتی پس از ارتحال آن بزرگوار با احیای آموزه‌های او، پیوسته، یادش را زنده می‌داشت.

رویداد دیگر، دوستی معرفتی استاد والی با حضرت فیاض همدانی از عارفان واصل و بندگان وارسته حق بود که او همواره با عنوان «عجوبه فی الکونین» از آن عارف عزیز یاد می‌کرد. آیت‌الله محمد فیاض همدانی برای کسانی که محضرش را دریافته بودند، نمونه‌ای از کمترین اولیاء الهی و مظه‌ری از یک انسان کامل بود. والی، پیوسته، از ذکر نام «فیاض» و یادآوری تعلیم منحصر به فرد و مکتب اخلاقی انسان ساز آن مربی الهی به حالت وجد و تسبیح در می‌آمد.

به دنبال این سیر معنوی و در خلال آشنائی‌های گوناگونی که به تدریج با شخصیت‌های علمی و فرهنگی پیش می‌آمد، استاد والی از سال ۱۳۴۸ در دفتر و کارگاه جدید خود واقع در تهران، خیابان سهروردی شمالی مستقر شد و در آنجا به فعالیت‌های آموزشی و حرفه‌ای خود ادامه داد.

بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۲ بود که دکتر صاحب‌الزمانی «استاد رشته علوم و ارتباطات» به واسطه یکی از دوستان استاد والی با وی آشنا شد. نزدیک بودن دانشکده ارتباطات به هنرگاه استاد موجب گردید که دکتر صاحب‌الزمانی بعضی اوقات در طی هفته به محل دفتر ایشان رفته و در باره کتاب‌ها و مقاله‌های پژوهشی‌اش که در برخی نشریات معتبر آن دوران به چاپ می‌رسید با استاد تبادل نظر و گفت‌وگو کند. در یکی از همان ایام، استاد والی در مجله ادبی نگین در زیرنویس یکی از مقالات ادبی دکتر صاحب‌الزمانی، که درباره زندگی مولانا جلال‌الدین نوشته و جهت کسب نظر به ایشان داده بود، به کتاب مرجعی با عنوان «مقالات شمس تبریزی» برخورد کرد. نگارنده مقاله مذکور در پاسخ سؤال استاد والی در خصوص معرفی و توضیح بیشتر در مورد کتاب مقالات شمس می‌گوید: مقالات شمس مطالب نامفهوم به جا مانده از سخنان شمس تبریزی، استاد مولانا جلال‌الدین است که در سال‌های اخیر به چاپ رسیده و منتشر شده، ولی به دلیل نارسایی در نقل مفاهیم به فروش نرفته و ناشر از من خواسته که جهت تبیین و شناساندن و در نتیجه، استقبال اهل معرفت و عرفان از مطالب، ولو منقطع و بعضاً نامفهوم این کتاب اقدامی نمایم. من هم مقالات را خوانده‌ام و مانند سبزی خوردن مطالب قابل استفاده آن را جدا و پاک کرده و در کتاب جدید خود «خط سوم» آورده‌ام و مابقی مطالب به درد نخورش را مثل آشغال سبزی به دور ریخته‌ام! در پی مقالات نباش و خودت را معطل آن نکن، «خط سوم» به زودی منتشر می‌شود که این کتاب برای همه قابل استفاده است.

به گفته استاد والی در تاریخ اول فروردین ماه ۱۳۵۲ که تمام کتابفروشی‌ها و برخی کیوسک‌های روزنامه‌فروشی کتاب «خط سوم» را آماده فروش داشتند، او چندین جلد از این کتاب را برای خود و دوستانش تهیه و در طی یک هفته، شبی صد صفحه از این کتاب هفتصد صفحه‌ای را خواند و به دنبال آن، با تهیه مقالات شمس تبریزی (چاپ بنگاه عطائی) که از روی میکروفیلم موجود در کتابخانه مرجع دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به چاپ رسیده بود، شروع به مطالعه کتاب اخیر نمود. روانشاد استاد والی در این خصوص همواره اذعان می‌داشت: به دست گرفتن کتاب مقالات همان و ماندن و اقامت دائم بنده به مدت پنج سال در دفتر کارم همان! به محض دیدن اولین جمله کتاب، به قول شاعر: «تو گوئی که گوشم بر آوای اوست»! حلقه‌های مفقوده مابین

حروف و کلمات و عبارات ناقص به تدریج کشف می‌شد و پس از افزودن به متن مربوطه، آن را انسجامی منطقی می‌بخشید و معنی و مفهوم هر پاراگراف را تکمیل می‌کرد. به این ترتیب، با مذاقه طولانی چندین ساله در این کتاب، تمامی حلقات مفقوده پاراگراف‌های نارسا کشف شد و عبارات و جملات با معانی و مفاهیم و آموزه‌های روشن و آشکار به ظهور رسید. لکن شکل‌گیری جزئیات دقیق‌تر کتاب، به مرور، تا سال ۱۳۵۷ به طول انجامید و البته مراحل چندین باره استکتاب، بازخوانی، مقابله، ویرایش خاص و دقیق این مجموعه استثنائی که از ۳۷۵ صفحه به حدود ۳۰۰۰ صفحه افزایش یافته، تا اواسط دهه هشتاد شمسی به طول انجامیده است.

در اینجا ذکر خاطره‌ای که در اوایل رمزگشائی مقالات شمس برای روانشاد استاد والی اتفاق افتاده بوده شایان توجه است. وی بارها تعریف می‌کرد: در همان ماه‌های اوّل رمزگشائی کتاب مقالات تصمیم گرفتم که دکتر صاحب الزمانی را به‌نحوی، در جریان کشف حلقه‌های مفقوده در کتاب مقالات قرار دهم و به‌همین دلیل، غروب یک روز، پس از رفتن شاگردانم، به ایشان تلفن کردم و بعد از احوالپرسی به‌او گفتم: دکتر! من تکه کاغذ باطله‌ای پیدا کردم که مداد و ذغال شاگردان من، به‌هنگام خرید وسایل در آن پیچیده شده بوده و ظاهراً مطلبی از مقالات شمس در آن نوشته شده که به نظر می‌رسد صفحه‌ای از نسخه کاملی از این کتاب است که تاکنون ندیده بودیم. دکتر بلافاصله از پشت خط تلفن، قاطعانه گفت: چنین چیزی امکان ندارد! تنها نسخه‌ای که هست همان است که به‌چاپ رسیده! با ملایمت به او گفتم: لطفاً اگر کتاب مقالات دم دستتان هست صفحه ۲۳۸ را باز کنید تا چند خطی را که در این تکه کاغذ نوشته شده، در مقایسه با متن مشابه در کتاب مقابل شما بخوانم! او دکتر پس از دقایقی تأخیر به سبب یافتن کتاب در محیط اطرافش، بالاخره خود را به تلفن رساند و بی‌درنگ آماده شنیدن شد! بنده هم مطلب کشف شده را خواندم. دکتر گفت: یک بار دیگر بخوان! دوباره خواندم و او باز هم طالب تکرار مطلب شد. در مجموع، به درخواست او، سه بار متن مذکور را برایش خواندم. بعد از سکوتی عمیق گفت: آن ورقه را نگه دار! من آمدم! او گفت و گوی ما به اینجا ختم شد. در آن غروب که اول آذر ماه هم بود و اولین دانه‌های رقصان برف زیبای زمستانی از پشت شیشه دفتر فرو می‌بارید، کم‌کم، ذهنم از فضای آن مکالمه تلفنی خارج شد و آن را از یاد بردم. زمانی سپری گشت و شب فرا

رسید. ساعت از نه گذشته بود که زنگ در به صدا درآمد. با خود فکر کردم که شاید سرایدار ساختمان است و به عزم بازرسی و خداحافظی با من زنگ در را زده. به این جهت با صدای بلند، خطاب به او گفتم که من اینجا هستم خیالت راحت باشد. اما صدائی از پشت در گفتم: من هستم! در را باز کن! برخاستم و در را باز کردم. در کمال تعجب دکتر صاحب‌الزمانی را دیدم که روی کلاه و پالتوی کمی برف نشسته بود! وارد دفتر شد و بی مقدمه گفت: کجاست آن کاغذ؟ ابتدا، به ملایمت او را دعوت به خوردن چای کردم، ولی او به اصرار تکرار کرد که آن کاغذ کجاست؟ کنارش نشستم و مطالب مکشوفه را که به وسیلهٔ مداد در لا به لای حروف و کلمات متن مقالات افزوده شده بود به او نشان دادم و برای او خواندم! دکتر بعد از یک تأمل طولانی به سخن درآمد و گفت: آقای والی! اگر یافتید، بسیار خوب یافتید! و اگر یافتید، بسیار عالی یافتید! همان لحظه، به دلم زد و به او گفتم: آقای دکتر! در عرفان، مبنا و اساس «فقر» است که رسول اکرم (ص) فرمود: «الفقر فخری». اگر بدهند، داریم و اگر ندهند، نداریم! آقای دکتر! نه یافتیم و نه یافتیم! عنایت کردند، دریافتیم!

این خاطره به این دلیل نقل شد تا به خوانندگان این مجموعه یادآور شویم که ورود به عرصهٔ ادراک معانی و معارف از مقولهٔ سپیدخوانی و دریافت قلبی انوار حقانی است. به مصداق قول حضرت صادق علیه السلام: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء». یعنی: علم نوری است که خداوند به قلب آن کس که بخواهد می‌تاباند. مولانا در مثنوی می‌فرماید:

تا لب بحر، این نشان پایهاست پس نشان پا درون بحر، لاست
در این تمثیل، مولانا نشانهٔ ورود و حضور در بحر معارف الهی را «استغراق کامل» می‌داند. یعنی انسان معرفت طلب با بحر حقیقت عجین می‌شود و دیگر در پهنهٔ آن دریا، اثر و رد پای متعارف خاکی و مادی معنایی ندارد. سنجش طیف انوار معانی به کمک ابزارهای مادی و استدلال‌های دنیوی کاری عبث و بی‌حاصل است. طریقهٔ دریافتن پرتوهای معانی، کنار گذاشتن پیش داوری‌های برخاسته از غرور علمی کاذب و رسیدن به مرتبهٔ خلوص محض است. به گونه‌ای که حافظ می‌فرماید:

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد
استاد علی اشرف والی کاشف مقالات شمس همواره بر این اعتقاد بوده که انسان

فوق العاده‌ای همچون شمس‌الدین تبریزی «مات» و «فات» محسوب نمی‌گردد و صوت شمس همچنان با شتاب در فضای کائنات در حال حرکت است. حالا، در این مقطع از زمان ما، یکی از سخنان شمس به وقوع پیوسته که فرموده: «چون مرا گفتنی باشد و همه جهان از ریش من درآویزند که مگر نگوییم، اگرچه بعد از هزار سال باشد، این سخن تنها بدان کس برسد که من خواسته باشم»! اینک، پس از حدود هشتصدسال، سخنان شمس توسط بنده‌ای از بندگان خدا (والی) رمزگشائی، تکمیل، احیا و قابل استفاده اهل معرفت شده است.

بایستی یادآور شد که نحوه بهره‌گیری کامل‌تر از مجموعه کشف مقالات شمس مستلزم آن است که، خواننده برای شروع خواندن کتاب، متن و مطلب تفکیک شده اولیه کتاب را قبل از افزودن مطالب مکشوفه با عنوان «متن اصلی کتاب» مورد مطالعه قرار دهد و پس از مقداری تأمل در آن، به شکل مقابله، «متن مکشوفه» را به دقت بخواند. آنگاه است که به ظرایف متن مکشوفه دست می‌یابد و به لطایف معنایی موجود در موضوع سخن پی می‌برد.

مضامین گفتارهای شمس حکایت از اعتقادات، تجربیات، آموزه‌های اخلاقی و حالات گوناگون معرفتی او در مواجهه با رفتارهای جامعه پیرامونش دارد که گاه با تمثیل‌هایی استثنائی توأم گشته است. در اینجا باید گفت که مولانا بسیاری از تمثیل‌ها و حکایات موجود در سخنان شمس را در مثنوی معنوی به کار گرفته است و در واقع، مقالات شمس در ظل قرآن کریم، مرجع اصلی مثنوی مولوی محسوب می‌گردد.

مهم‌ترین رویداد تاریخی در مقالات شمس که شایان توجه بسیار می‌باشد، در بخشی از این کتاب (البته در مجلدات بعدی و با عنوان پاراگراف الله اکبر) به وقوع پیوسته است که از خوانندگان درخواست می‌شود، ابتدا، فقط بخش مربوط به «متن اصلی کتاب به رنگ سیاه» را مطالعه کرده و دریافت خود را بسنجند و سپس «متن مکشوفه به رنگ قرمز» مقابل و مربوط به این صفحه را بخوانند تا به مفاهیم و لطایف رمزی و معرفتی بسیار مهم آن پی ببرند. جزئیات بیشتر مربوط به این صفحه را به مطالعه خوانندگان واگذار می‌کنیم تا بدون پیش‌داوری، به تأمل و ژرف نگری در آن بپردازند.

روانشاد استاد والی در سال ۱۳۷۴ شرحی بر رمزگشائی پاراگراف «الله اکبر» نگاشته که توصیه می‌شود خوانندگان محترم این شرح را مطابق روشی که قبلاً یادآوری شد، یعنی خواندن متن اصلی کتاب (با حروف یکدست سیاه رنگ) و به دنبال آن «متن مکشوفه» (با الحاقات قرمز رنگ که در لابه‌لای حروف سیاه تلفیق شده است) این پاراگراف را مورد توجه، مطالعه و مقایسه قرار دهند. شرح کشف پاراگراف مذکور از قول روانشاد استاد والی در پی این مقدمه خواهد آمد.

از آنجا که نثر این کتاب به زبان فارسی عهد شمس الدین است و خواننده در موارد بسیار با اصطلاحات و تعابیر رایج عهد او در قرن هفتم هجری مواجه می‌شود، لذا حسب مورد می‌توان برای سهولت در مطالعه و بهره‌وری بیشتر از مفاهیم و موارد مطروحه در این مجموعه به زیرنویس‌های هر متن مراجعه نمود.

در خاتمه، از تلاش‌ها و زحمات همه عزیزانی که در راستای آماده‌سازی این مجموعه استثنایی ما را یاری داده‌اند، کمال تشکر را داشته و همچنین از عنایات استاد بزرگوار جناب آقای دکتر سید عبدالمجید حیرت سجادی به سبب حضور مستمر، پی‌گیر و محبت‌آمیز ایشان در جلسات بازبینی و مقابله نهائی متون که در سال‌های اخیر برگزار شد، قدردانی و سپاسگزاری می‌شود.

از خداوند توفیق بهره‌مندی هرچه بیشتر از برکات معنوی این مجموعه (سخنان شمس‌الدین محمد ابن ملک داد تبریزی) را مسئلت داشته و نیز علو درجات را برای روانشاد استاد علی‌اشرف والی خواستاریم. آمین یارب العالمین.

مہتاب حمیدی ۱۳۹۱/۰۶/۱۰

و هو اعلم بالمهتدين

در مورد شرح کشاف این رمز عجیب که در مقالات شمس‌الدین (پاراگراف الله‌اکبر) آمده، قبلاً متذکر باید بود که کلمات اسم اینجانب سه بخش می باشد: علی (۱)، اشرف (۲)، والی (۳). و تعداد حروف این «اسم و فامیل» از «یازده حرف» تشکیل شده است. به عبارت: «ع»: ۱، «ل»: ۲، «ی»: ۳-۴، «ش»: ۵، «ر»: ۶، «ف»: ۷، «و»: ۸، «ا»: ۹، «ل»: ۱۰، «ی»: ۱۱. و حروف مندرج رمز از ۳۷ حرف هجا تشکیل یافته است. برای دریافتن آن، قبلاً باید حروف این رمز طوری به هم متصل شوند که در نتیجه دارای مفهومی استوار و قابل قرائت گردیده و از آن ترکیب حروف، مطلبی اخلاقی، فلسفی، حکمی و شرعی حاصل و به وجهی معقول ارائه دهد. و یا نکته‌های عرفانی از آن مفهوم گردد. باری، تعداد حروف این رمزی که مضبوط است و در کتاب اولیه به ما رسیده از این قرار است:

«و»: ۱، «ا»: ۲، «ع»: ۳، «د»: ۴، «لک»: ۵-۶، «ک»: ۷، «ب»: ۸، «ر»: ۹، «سا»: ۱۰-۱۱، «ن»: ۱۲، «و»: ۱۳، «ا»: ۱۴، «ل»: ۱۵، «کا»: ۱۶-۱۷، «ف»: ۱۸، «ر»: ۱۹، «ما»: ۲۰-۲۱، «ن»: ۲۲، «ا»: ۲۳، «ع»: ۲۴، «د»: ۲۵، «ه»: ۲۶، «م»: ۲۷، «ع»: ۲۸، «د»: ۲۹، «ا»: ۳۰، «ب»: ۳۱، «ا»: ۳۲، «ا»: ۳۳، «ل»: ۳۴، «ی»: ۳۵، «م»: ۳۶، «ا»: ۳۷.

در اینجا لازم می‌آید که ترکیب کلیه این حروف به سخنی محکم تبدیل شود که منحصرأ مربوط به منظور متن این عبارات از مقاله باشد و به توضیحی مستدل و مقنع تبدیل و یا تبیین گردد و به هیچ وجه خارج از موضوع بحث مربوط به این گفت و گو در مقاله نباشد.

پس، برای کشف این رمز، اول، می‌باید اجزاء دیگر حروف محذوف عمدی و یا ناقص و مخدوش ضبط شده آن به کمال شناخته گردد و اصلاح شود و آن حروف مفقود، در جای جای این رمز قرار بگیرد تا خواندن رمز ممکن و به روانی و به سهولت و بی تردید برای هر کس، به درستی محض، مفهوم و قابل قبول باشد. لذا، با یک نظر فیاضی دریافت شد که چند حرف محذوف باید در این رمز وارد گردد و نیز دو حرف اضافی که تعمّدی در آن اضافه شده از آن خارج شود و به جای آن دو حرف متصل، یک حرف دیگر اضافه گردد تا رمز به سلامت و درستی خوانده شود. از جمله این که

پس از حروف (و، ا، ع، د، لک، ک، ب) می‌باید یک (ی) مفقوده اضافه شود و پس از (و) یک الف (ا) اضافه گردد و دو حرف متصل (سا) نیز که (سین و الف) است، با سه نقطه اضافه کردن به آن دو حرف (سا) به (شا) مبدل گردد. و پس از دو حرف (شا)، حرف (ن) می‌آید و پس از آن یک «الف» کسر دارد که مابین (ن) و (و) می‌باید اضافه گردد. و پس از (و، ا، ل، کاف)، «و» می‌آید. در اینجا می‌رسیم به کلمه (ما) که باید این دو حرف متصل (ما) محذوف گردد، چه این کلمه (ما) در اینجا، خود، عنوان دیگری از رمز را دارد. یعنی: «ته». یعنی: «مخوان». چون این دو حرف متصل کلمه (ما) مخّل خواندن رمز می‌باشد و برای پیچیده کردن رمز گذاشته شده و فی‌الاشاره، معنای «ما» ی نافیہ را می‌دهد. یعنی این دو حرف نباید به حساب بیاید و به جای آن باید حرف دیگری را فهمید و به کار برد که آن یک حرف را فهمیده و دریافته‌ایم. یعنی آن یک حرف که به جای دو حرف (ما) باید به کار برده شود حرف «ی» است. بعد از حرف «ی»، حروف (ن، ا، ع، د) می‌آید. در اینجا حرفی دیگر نیز محذوف است که آن حرف «ل» می‌باشد و باید به رمز اضافه شود. بعد (ه، م، ع، و). پس از آن حرف (د) است که مانند دو حرف (سا) که در اول، اصلاً، به (شا) تبدیل گردید، در اینجا نیز با یک نقطهٔ اصلاحی که بر بالای (د) می‌گذاریم می‌شود: (ذ) یا دال منقوط. و بقیهٔ حروف، پس از (ذ). می‌ماند: (ا، ب، ا، ا، ل، ی، م، ا) که اینک از مجموعهٔ مصحّح و مرتبط این حروف می‌خوانیم و باید بدین‌گونه بوده باشد: «و اَعَدَّ لَكَ (کبر شأن)» یا به وجه فصیح‌تر: شأناً کبیراً و الکافرین اَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً الیما» که نصف قسمت آخر این رمز کلمات آمده در انتهای آیهٔ سی و یکم سورهٔ «هل اتی» می‌باشد که از این کلمات آمده در این رمز چنین معنایی دریافت می‌شود که: چون پدر آن جوان یهودی تازه مسلمان، لا ان شعور، پسر خود را جهت مسخره و تحقیر و توهین ایمانی مخاطب قرار می‌دهد و می‌خواهد با کلماتی نامفهوم و بی‌معنا به او بتازد و او را تحقیر و خفیف کند، الا، پسر به هدایت راه یافته و از دل روشن شدهٔ او همهٔ آن کلمات تحقیری و درهم و پراکندهٔ پدر خود را به قوّت هم آن نور ایمان تازه‌ای که یافته به صورت مُرسِ هدایتی و سخن حق تعالی از زبان پدر غافل و بی‌توجّه خویش می‌شنود که به او، بدون این که پدر جحودش بداند که چه می‌گوید، بر می‌گویند: «و اَعَدَّ لَكَ شأناً کبیراً و الکافرین اَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً الیما». یعنی: ای پسر! بدان که (خداوند) آماده کرده است برای تو شأن و مقام بزرگی را و برای کافرین که پدر و مادر و بستگان تو هستند عذاب

دردناکی را»، که البته در این آزمون رمزی که شمس الدین از توانائی دانش درونی مولانا به کار برده است چنین برمی آید که مولانا از عهده بیان این رمز برنیامده و در هیچ یک از آثار بازمانده نثری و نظمی خود نیز اشاره ای هم بدان نکرده و تا آخر به سکوت تمام گذرانیده!!

و مرحله دیگر از شرح رمز این است که شمس الدین خطاب به مولانا اظهار می دارد که: مولانا! تو آن کسی نیستی که این رمز را به خود دریابی، زیرا، تنها، کسی این رمز را می تواند دریابد و بخواند و به کشف آن برسد که نام او مضمّر در این رمز باشد و در اینجا به طور کامل هر متوجه و متفکری را این نتیجه عینی، بتمام تمام، ملموس و محسوس و معقول و مقبول می گردد. و از عجائب دیگر این که سه حرف اول شروع رمز، نشان کوتاهی (باصطلاح تلگرافی) از معکوس حروف اول اسم این حقیر آمده است و اول اسم و نام فامیل این بنده: (ع، ا، و) یا (علی اشرف والی) که معکوس مختصر آن می شود: (و، ا، ع) که به تمام کمال، تمامی حروف اسم حقیر در این رمز آمده و افاضه شده است. یعنی، در این رمز، تمامی حروف (ع، ل، ی - ا، ش، ر، ف - و، ا، ل، ی) اشباع و موجود می باشد. بی هیچ نقص و کسری، پس، این رمز، به دو وجه، یعنی علاوه بر خواندن متن آن، برای اولین مرتبه از تاریخ ضبط و اظهارش تاکنون که هشت قرن می گذرد نیز واجد نام مشیع کاشف آن به تمام حروف و کلمات اسم او می باشد که تعریف یک چنین حادثه ای در تمام دوران تمدن و فرهنگ بشری بی سابقه و شاذ و منحصر بفرد بوده، تا آنجا که همه موازین سنجش علوم این عصر از درک چگونگی آن و تعریف این امر، متحیر و مسلماً ناتوان خواهند بود و تنها می باید انسان های این عصر، متفکرانه، از درون باطن به بلوغ دیگر برسند و به اندیشه برتر فرو روند و دریابند که ساختمان این خلقت عجیب انسان تا چه پایه دارای نیروهای فوق توصیف است. آنچنان که فردی در هشت قرن قبل سخنی چنان با بصیرت می گوید و از او می ماند که در ۸ قرن بعد، قویاً، در صحت تمام، به عین و بی تردید، سراسر درست و مطابق همان سخن او، بی اندک خلاقی به ظهور می رسد و به صورت یک حقیقت، سند و یک امر محقق و مشهود و یک واقعیت خارجی در عالم خلق در می آید و یکی از دریچه های ظهور اخص از مراتب حیرت انگیز آفرینش و از مکارم عجائب خلقت انسانی در می آید و به فرموده حضرت شمس الدین، امروز، این بیت او مصداق عالم گردیده:

«من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر خود عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»
 بلی، اینک هم این عرایض مضدق هم این گنگ و هم این خواب اوست. چه، من آنچه
 را که دریافته‌ام به عرض رسانده‌ام و شما نیز در شنوائی آزاد و مختارید و نمی‌دانم آیا
 برای این گنگ خواب دیده، بعد از قرن‌ها، زبان گویا و گوش شنوائی یافت شده است؟ آن را
 خدای داند.

در پایان، به همه طالبان هم‌سفر به آوای بلند می‌گویم آنچنان که مولانا
 می‌فرماید:

«سر هزار ساله را مستم و فاش می‌کنم

خواه ببند دیده را خواه گشای و خوش ببین»

چه:

پرده‌های وهم را بدریده‌ام»

«من طلوع شمس در خود دیده‌ام

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

من مقالات سلطان المعشوقين مولانا شمس الدين التبريزي

لا اخلی الله برکتہ

- ۱ -

متن اصلی مقاله:

اگر از جسم بگذری و بجان رسی بحادثی رسیده باشی، حق قدیمست از کجا
یابد حادث قدیم را ما لِلْتَّرَابِ وَ رَبُّ الْأَرْبابِ نزد تو آنچه بدان بجهی و برهی
جانست و آنکه اگر جان بر کف نهی چه کرده باشی

شعر

عاشقانت بر تو تحفه اگر جان آرند بسر تو که همه زیره بکرمان آرند
زیره بکرمان بری چه قیمت و چه آب روی آرد و چه نرخ، چون چنین
بارگاہیست اکنون او بی نیاز است تو نیاز ببر که بی نیاز نیاز دوست دارد بواسطه آن
نیاز از میان این حوادث ناگاه بجهی، از قدیم چیزی بتو پیوندد و آن عشقست دام
عشق آمد و دریپچید که یَحِبُّونَهُ تأثیر یَحِبُّهُمْ است از آن قدیم قدیم را به بینی و هو
یدرک الابصار، اینست تمامی این سخن که تمامش نیست الی یوم القیامه تمام نخواهد
شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

من مقالات سلطان المعشوقين مولانا شمس الدين التبريزي

لا اخلی الله برکتہ

(۱)

عالم شناخت جان

متن مکشوفه:

ای انسان! اگر توانی از حجاب و تخته‌بند این جسم^۱ بگذری و به جان و عالم شناخت آن رسی، تازه به حادثی دیگر^۲ رسیده باشی! مگر خود، این ندانی که حق «قدیم»^۳ است و تو «حادث»؟ پس مرا بگوی از کجای تواند دریابد این توی حادث آن اوی قدیم را؟ هُوَ هُوَ، هُوَ هُوَ، هُوَ هُوَ! «مَا لِلتُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَعْرَابِ»^۴. گاه گاه، به‌نزد گمان تو این مطلب چنان به‌وجه تمام می‌آید که آنچه توانی بدان بجهی^۵ و به‌وسیله آن برهی تنها به‌همین نثار جان است و بس! و حال آنکه اگر این جان را هم برکف نهی تازه خود چه کرده باشی و چه تمام و نیکو گفت سنایی در این شعر که:

عاشقانت بر تو تحفه اگر جان آرند بسر تو که همه زیره به‌کرمان آرند!!!!

آخر، تو خود اندک بیاندیش که اگر خواهی آن ریزدانه‌ای حقیر از زیره به‌کرمان بری، آنجا، آن یک دانه حقیر و بی‌قدر، خود چه قیمت دارد و چه آب روی آرد ترا و چه نرخ تواند باشد آن را؟! پس، اینک چون دانستی که او را جلّ علا خود، به‌حقیقت، یک چنین بارگاه‌یست عظیم و از همه مستغنی و هم اکنون که تمام دریافتی او جلّ شأنه مِنْ كُلِّ شَيْءٍ^۶ و به همه وجه غنی و بی‌نیاز مطلق است، پس، دیگر، تنها همین می‌باید که این تو، در آن مقام، نیاز ببری او را! چون که آن غنی بالذات و از همه خلق و همه چیزها بی‌نیاز و بر همه معطی^۷، از بندگان خود تنها نیاز دوست می‌دارد و ترا منحصرطریق توفیق نجات به واسطه هم آن ابراز صدق کامل و تمام در اظهارسوز در نیاز است که توانی از میان این همه حوادث و عقبات که در پیش داری، به‌ناگاه، به قوت نیاز بجهی و نجات یابی. الا، به رحمت فراتر، هشدار که اینک را از آن قدیم بلا اول^۹ می‌باید که بی بدیل چیزی بس گراندقدر و قوی ترا به مدد رسد و جهت نجات، به

۱. تخته‌بند این جسم: منظور محدودیت قید جسمانی انسان است در دوره حیات دنیوی.

۲. حادثی دیگر: به وجود آمده‌ای دیگر.

۳. قدیم: نامی از نام‌های خدای تعالی، موجودی که مسبوق به زمان نباشد.

۴. هُوَ هُوَ، هُوَ هُوَ، هُوَ هُوَ: او حق است، او، او حق است.

۵. ما للتراب و ربّ الاعراب: حدیثی مشهور است. یعنی خاک را با پروردگار جهانیان چه نسبت است؟

۶. آنچه توانی بدان بجهی: آنچه به کمک آن بتوانی رها شوی.

۷. «جَلَّ شَأْنُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»: از هر چیزی شأن و مقامش برتر است.

۸. معطی: عطاکننده، بخشنده.

۹. قدیم بلا اول: قدیمی که آغاز ندارد.

تو همی پیوندد تا توانی به قوت و یاری آن برآئی^۱ و آن تنها فیض اخص و جلوه انوار معرفت در پرتو شعشعه^۲ عشق است و بس. پس، درآنگاه که یک این چنین قوتی در جان، ترا بخشیدند و چنین ظهوری در تو پیدا شد، خود، در خود، بی چگونگی ها خواهی دید و خواهی یافت که به وجهی بس خوش و بس نغز^۳، همچنین آرام آرام آرام، دام عشق آمد و آمد و آمد و همه سخن های فزونی و فضولی دیگر در هم پیچید و کنار نهاد^۴. از آنکه، اساس وجود تمامی این همه غوغاهای «یحبونه»^۵ عاشقان عالم، خود، همه از تأثیر انوار خفی آن سر^۶ «حبیبت»^۷ او و پرتو اشراق و شعشعه آن لطف عظیم و ناپیدای «یحبهم»^۸ اوست و همه «آن رویان» و «آن سویان»^۹ و مجذوبان از اولیاء یگانه حق را خود از پرتو فیض آن حب قدیم و مقام محبوب حضرت محبوب و تجلی رحمت اخص، مایه و بهره باشد. چه، تو، خود، جمال لایوصف و سبحانی آن ذات قدیم را که هرگز نتوانی به این دیده ضعیف حادث خلقی و محدود بینی و آنچنان که هم خود فرموده: «لَا تُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^{۱۰}. از آنکه آخر، هم آن «یکی» به معنی تمام بینای بینای بیناست که به همه سو، غیب و شهود را به کمال می داند و به کمال می بیند و تو جز با چشم او هرگز او را نتوانی دیدن. اینک را بدان! که این است اجمال و تمامی این سخن بس اندک و کوتاه من که ترا برمی گویم و این سخن را آن تفصیل

۱. برآئی: بیرون یابی و نجات یابی.

۲. شعشعه: درخشش قوی

۳. نغز: شیرین و گورا

۴. در هم پیچید و کنار نهاد: جمع کرد و به کناری گذاشت.

۵. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَ: (سوره مائده آیه ۵۳)، یعنی: زود باشد که خدا بیاورد گروهی را که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند (در وصف مؤمنان وارد شده).

۶. سر «حبیبت»: اشاره به این حدیث قدسی دارد که قال سبحانه: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» (بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹ و نیز ج ۸۴ ص ۳۴۴) خداوند سبحان می فرماید: «من گنجی مخفی و پنهان از نظرها بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم. پس خلق را آفریدم تا شناخته شدم».

۷. آن رویان و آن سویان: افرادی که رو به سوی عالم غیب و جهان دیگر دارند.

۸. لَا تُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ: (قسمتی از سوره انعام، آیه ۱۰۳) یعنی: چشم ها او را نمی بینند ولی او همه چشم ها (بینائی) را می بیند.